

باسمه تعالی

درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

❖ خلاصه:

ما در فصل چهارم بحث اصالت وجود به مبحث بررسی ایراد هایی بر اصالت وجود می خواستیم بپردازیم، علامه طباطبایی ۳ تا ایراد را مطرح کردند، ایراد نخست را قبلاً توضیح دادیم و دیگر اینجا مطرح نکردیم، دو تا ایراد مانده بود از بیان علامه.

اولین ایراد از این دو تا که در واقع ایراد دوم علامه است در نهاییه را، جلسات قبل مطرح کردیم و عرض کردیم نوعاً برداشت کسی می تواند این بشود که وقتی شما می گوید وجود موجود است بالذات، وجود اصیل موجود است بالذات، پس لازمه آن این است که ضرورت داشته باشد بالذات، پس می شود واجب تعالی، پس شما چه جوری این را درست آن می کنید؟ ممکنات هم پس بنا بر بیان شما باید واجب تعالی بشوند.

جواب دادیم این بالذات که اینجا گفته می شود، یعنی حیثیت تقییدیه ندارد، اما در مورد واجب تعالی یعنی نه حیثیت تقییدیه دارد و نه حیثیت تعلیلیه و نه هیچ حیثیت دیگری. توضیح دادیم و لذا لزوماً معنای بالذات به معنای واجب بالذات در برابر ممکن نیست، وجوب بالذات می تواند انواعی باشد که بنا بر نظر صدرا اینجا در روز گذشته ما عنوان دادیم ایشان گفت ضرورت ازلیه، در برابر ضرورت ذاتیه، ضرورت ذاتیه است نه ضرورت ازلیه. این بیانی بود که صدرا حالا افزوده داشت و ما داشتیم این را توضیح می دادیم.

در روز گذشته عرض کردیم اساساً آنچه که صدرا در این زمینه می گوید، اشاره دارد به اینکه خب وجود، هر وقت که در نظر گرفته می شود، وجود خارجی محل بحث ما است، چون در بحث وجود اصیل بودیم، وجود خارجی هر وقت در نظر گرفته می شود، موجودیت که از آن جدا نمی شود، یعنی ما نمی توانیم بگوییم این ذاتش وجود نیست، گفتیم عین ذات است، وقتی می گوید، ضرورت در آن خوابیده است، پس می شود ثبوت الشئ لنفسه. صدرا به سرعت می گوید ثبوت شئ لنفسه را شما گفتید لزوماً به معنای ضرورت ازلیه نیست، چون گاهی ثبوت شئ لنفسه در ضرورت ذاتیه هم مطرح هست.

و بعد باعث شد که بحث ضرورت ذاتیه را پیش کشید، ایشان اشاره می کند در منطق و در میزان گفته شده است، - یعنی این بیانات بوعلی که من آوردم و دیروز خواندم، دقت می کنید؟ - بعد از اینکه این را گفت نتیجه ای که می گیرد این است ما اینجا با یک نوع ضرورت ذاتیه در وجود اصیل روبه رو هستیم، وجود اصیل وقتی می گوئیم موجود بالذات، با یک ضرورت روبه رو هستیم، حرفی نیست، اما این ضرورت ذاتیه است، یعنی نفس ثبوت شئ برای خود، وجود برای خود ثابت است، این هست، اما دقت کنید یک نوع ضرورت ذاتیه ی ویژه هست، در باب وجود، حتی می توانید بگویید مادام الوجود، اشکالی ندارد. ولی باید بگویید مادام الوجود یعنی مادام الجعل، و مادام الایجاد و مادام الافاضه. چرا اینجوری تحلیل می کنید؟ چون هویت وجود امکانی، فقری است، و وقتی هویت آن فقر شد، اصلاً در ذات او فقر و جعل خوابیده است، مادام الجعل است، مشروط است ولی ما گفتیم ضرورت ازلیه مطلق است و هیچ شرطی ندارد، ضرورت ازلیه هیچ شرطی ندارد، این مشروط است، تا شما می گوید مشروط است، یعنی از آن فضای واجب بالذاتی که شما مطرح کردید در سوال جدا شدیم، چرا؟ چون گفتیم واجب بالذات آنی است که

ضرورت ازلیه دارد؛ و وقتی مشروط می شود طبیعتاً فضا تغییر می کند، جناب صدرا برای اینکه این مسئله را توضیح بدهد چند جا این بحث را کرده است.

❖ اشکال و جواب

ذات نداشتن وجود فقری و ضرورت ذاتیه

سؤال: وجود فقری که ذات ندارد.

جواب: در واقع ذات ندارد نیست، اتفاقاً این التفات بود، ذات ندارد به این معنایی که می گویند، نیست.

دو تحلیل در باب هستی

ببینید دو جور تقریر باید کرد، واقع آن حالا می گویند، ما داریم تحلیل می کنیم، - الآن من وقت آن نیست توضیح بدهم -

۱. بیایید بحث وحدت شخصیه را بکنید، و آن فضا را داشته باشید، ذات برای آن به عنوان مصداق بالذات وجود و موجود نگیرید، درست گفتید؛ - دقت کنید.

۲. اما اگر در فضای تشکیک خاصی که مصداق بالذات، توجه کنید، مصداق بالذات وجود و موجود، - واضح است دارم چه عرض می کنم؟ - **مصداق بالذات وجود و موجود، تا این را می گویند این یک نوع ذات است.** گاهی منظور ما از ذات این است که یعنی به تعبیری به خود آن مستقلاً اشاره بشود نه.

محل بحث: پس از قبول کثرت ذاتی وجودات

ولی دقت کنید ما کجا هستیم و الآن محل بحث ما جایی است که کسی تکثر وجود را فرض گرفته است، یا قبول دارد، یا استدلال کرده است یا به هر شکلی که هست، که بشود بحث را به سمت چه ببریم؟ تشکیک ببریم، چرا؟ چون ما در تشکیک با مصادیق متعددی [روبه رو ایم]، - انشاء الله اینها وعده شما در بحث تشکیک، توضیح خواهیم داد که اول بحث تشکیک علامه چرا دارد کثرت بالذات درست می کند؟ دقت کنید. می رسیم انشاء الله آنجا توضیح می دهیم - مصداق بالذات وجود و موجود می شود، ببینید الآن بحث ما چه است؟ مصداق بالذات وجود و موجود.

حتی وجود فقری را هم بگویید، مصداق بالذات وجود و موجود است اما هویت آن چه نوع وجودی است؟ وجود فقری است، وجود تعلقی است، - واضح باشه - اینجوری یعنی وجود حساب می شود، مصداق بالذات وجود و موجود حساب می شود.

اگر شما گفتید نه نیست، خب بله، آن حرف مثلاً کسانی که وحدت شخصیه را قائل هستند، ادله ای که می آورند، ادله را باید دید و طبق او گفت.

تحلیل نهایی صدرا: ذات نداری وجود فقری

خود صدرا در نهایت این طرح را داده است، که وجود فقری را که اگر خوب نگاه کنیم ذات برای آن نمی ماند، این برای کجا است؟ دقت کنید چه عرض می کنم، کجا است؟ آن موقع که می خواهد به وحدت شخصیه برسد، - واضح است؟ - او پابرجا است، ما اصلاً انکار نمی کنیم، آن در جای خود آن باید بحث کرد و باید تحلیل فنی داد که ذات برایش نمی ماند.

حالا در تشکیک بنابر جایی که الآن ما داریم بحث می کنیم در تشکیک، کجا است؟ آن جایی است که ما با کثرات وجودی، یعنی واقعاً ۱۰ تا وجود داریم، واقعاً وجود است، واقعاً موجود است، - واضح است؟ - واقعاً، واقعاً که داریم می گوییم یعنی مصداق بالذات وجود و موجود.

شما می گوئید آن وجود فی غیره را صدرا در نهایت از ذات انداخت، اشکال ندارد، اما آن کسی که می آید در تشکیک خاصی وجود فقری را قبول می کند، از ذات نمی اندازد، دقت کنید.

تأکید می کنم چون صدرا اول این حرف را زد و بعد گفت اگر خوب بخواهیم نگاه کنیم از این می توانیم به وحدت شخصیه برسیم، کسی که به وحدت شخصیه می رسد یعنی تشکیک را کلاً منتفی کرده است که دو متن وجودی داریم. صدرا هم در نهایت گفت اگر این را گفتید می شود شأن، متن دوم نیست، شأن یعنی ادامه یک متن، یک متن وجودی، اینجوری نگاه کرده است، خب این یک حرف دیگر است که ما الآن کاری به این نداریم ها، چون قرار نیست که ما بحث های وحدت شخصیه را الآن درست کنیم، الآن قرار است که این نحو برویم جلو، بله هر وقت استدلال های ما جلو رفت، به جایی رسیدیم که توانستیم به بحث وحدت شخصیه برسیم، آن موقع تغییر بحث می دهیم، می گوییم آقا تا به حال که می گفتیم وجود فقری، وجود فقری را باید اینجوری نگاه کرد.

ر / فلسفه صدرا مبتنی بر وحدت شخصیه یا تشکیک؟

سؤال: ببخشید ما بالاخره می خواهیم چه کار کنیم در فلسفه صدرا؟ بالاخره آن توصیفی که ما از واقع می کنیم، یا بر پایه وحدت شخصیه است یا [بر پایه تشکیک خاصی]
جواب: ببینید انشاء الله آقا اینها همه وعده شما در تشکیک، الآن بخواهید من حل آن کنم درست مثل اینکه ما باید بحث را تغییر بدهیم.

یک بحثی هست بعضی ها می گویند دقیق و ادق، بنده معتقد نیستم به دقیق و ادق، بنده معتقدم یا این درست است یا آن درست است، وقتی آن دستگاه شد این دستگاه حذف می شود. - واضح است؟ - این را با هم می رویم جلو، ولی الآن محل بحث ما کجا است؟ محل بحث ما جایی است که ما هنوز بحث تشکیک و وحدت شخصیه راحل نکردیم، با تکثر وجودات و به عنوان موجود با آنها برخورد کردیم، که در بحث اصالت وجود می گوییم این موجود است آن موجود است، آن موجود است، همین بحثی بود که ما تا به حال می کردیم، - دقت کنید.

من نباید الآن بگویم و اینها را باید در تشکیک بگویم، نگذارید ما اینجا بحث را بکنیم، یعنی یک مقدار بحث را تغییر دادن است، بگذارید در وقت آن من تشکیک را توضیح می دهم آن موقع می بینید. علامه طباطبایی یک بیانی داشت که از آن بعضی ها به عنوان دقیق و ادق متوجه شدند، و یک تقریر خاصی کردند، بنده معتقد هستم اینجوری در فضای فلسفی جواب نمی دهد. فضای فلسفی این است که اگر این را گفتید آن تغییر کرده، فقط یک چیز هست، که علامه این را اشاره کرده است و حق است، [به این صورت که] حالا که گفتیم وحدت شخصی. همه بحث های قبلی به هم نخورد ها، همه

ذات داری وجود
فقری بنا بر تشکیک
خاصی

پذیرش کثرت
وجودات تا اینجای
کار

خروج از بحث اصلی

عدم انهدام بحث
های قبلی

بحث های قبلی یک رنگ جدید پیدا می کند، و یک تحلیل دقیق تر پیدا می کند، تحلیل دقیق تر یعنی تحلیل حقیقی واقعی پیدا می کند - واضح باشد.

تغییر پایه نه هدم
پایه

من این را قبلاً توضیح دادم^۱ الآن وقت آن نیست و می ترسم الآن اوضاع را به هم بریزد، یک مثال می زنیم. مثال را من در بحث های عرفانی که می خواستم انجام بدهیم آنجا عرض کردم بگذارید خیلی خلاصه. نباید اینها را الآن وقت بگیریم نباید اینجا بیاستیم، و جای کار ما نیست، این برای بحث تشکیک است بینید ما قبلاً خیال می کردیم این مسیری که می آییم خیابان است، بعداً متوجه شدیم که بابا این خیابان نیست این کوچه است، بینید کوچه با خیابان یک جهت اشتراک هم دارد ها، نه یعنی هیچ چیز نیست و و حالا که خیابان را رد کردیم کلاً خیابان حذف شد، هیچ راه و مسیری وجود ندارد، راه هست، اما راه کوچکتر آن شده است کوچه، خیابان نیست، واضح است دارم چه عرض می کنم؟ این دقت را بکنید، و الا معنای آن این نیست که حالا ما وجود فقری را آوردیم و تحلیل کردیم به صورت شأن در آوردیم نه یعنی اصلاً وجود فقری را برداشتم، بلکه آن را شأن دیدیم، دقت کنید، واضح باشد اینجوری می شود آن برای خود یک بحثی دارد در جای خود آن و الآن وقت این حرفها نیست. می گفت که ای کاش این بحث ها پیش نمی آمد و من در تشکیک مفصل می ایستیم باید توضیح بدهیم اصلاً کار ما است دیگر، آنجا باید توضیح بدهیم، الآن از ما نخواهید، الآن اگر اجازه بدهید ما در همین فضایی که هستیم نفس بکشیم.

❖ آدرس هایی از صدر در باب الضرورة الذاتية و الازلیة فی الوجود

۱- المسائل القدسیة: ص ۱۳

در مسائل قدسیه، ایشان وقتی می خواست جواب بدهد به این اشکال، به سرعت آمده گفته است همان بحثی که آقایان می کنند، - می خواهم متن ساده تر شروع بکنم تا به متن های سنگین تر برسم، ص ۱۳ مسائل قدسیه، حالا با این کتاب های شما می شود ص ۱۹۸.

و تمثیه

فان قيل: فی وجود واجب بالذات، اذ لا معنی واجب الا ما یون قیقة سه.
قلنا: الفرق واضح بین الوجودین عند المنطقین، فان الأول تعالی واجب بالضرورة الازلیة و الوجودات واجبة بالضرورة الذایة.

فمعنی وجود الواجب تعالی نفسه، انه یتضی ذاته مطلقاً من غیر احتیاج الی جاعل یعل سه ولا

قابل یبله.

^۱ بحث دور هرمنوتیکی در مباحث سال گذشته

و معنی قق الوجود نفسه إنه إذا حصل اما بذاته او بفاعل، لم يتقرر ققه الی وجود آخر وم به بلافا غیر الوجود لا احتیاجه.^۲

« الفرق واضح بین الوجودین عند المنطقیین فإن الاول تعالی واجب بالضروره الازلیه و الوجودات واجب بالضروره ذاتیه » این بحث را کرده است برای اینکه جواب بدهد که اینی که ما الآن در اصالت وجود درست کردیم، ضرورت ذاتیه درست کردیم، بیش از ضرورت ذاتیه درست نکردیم، آنی که در بحث واجب مطرح است ضرورت ازلیه است.

و بعد دوباره همان مطلبی را که ما قبلاً خواندیم « فمعنی وجود الواجب تعالی بنفسه أنه یقتضی ذاته مطلقاً من غیر احتیاج الی جاعل یجعل نفسه و لا قابل یقبله و معنی تحقق الوجود بنفسه أنه اذا » اینها را خوانده ایم، چون معنای آن را توضیح دادم آن قسمت دوم را دیگر نمی گویم، فقط از این جهت مفید است که آنچه به عنوان بیان اول گفتیم و دیگر اسمی از ضرورت ازلیه و ذاتیه و اینها نیاموردیم، که گفتیم همان مقدار کافی است، که گفته بودیم.

لکن می شود گفت با این متن، صدرا این دو بیان را به هم وصل کرده و گره زده است. یعنی به تعبیری الآن ما این ضرورت ذاتیه که می گوئیم، نمی خواهیم از آن حرف قبلی مان و آن تحلیل قبلی خود دست بکشیم، همان تحلیل قبلی را داریم، همان تحلیل قبلی را می آوریم اینجا، آنجا هم گفتیم اذا حصل الآن زود معنا می کنیم « اذا حصل بذاته » می شود ضرورت ازلیه « اذا حصل بفاعل » می شود چه؟ ضرورت ذاتیه، یعنی همانی که به جاعل خود موجود است، - دقت کنید - هیچ دست نمی خورد.

فقط خواستم بگویم: این متن را که ما جدا کردیم بیشتر برای این بود که خواستم بگویم یک بحث مستقلی دارد و الا صدرا یگانه به آن نگاه کرده است در این متن هایی که در جواب آورده است دو تا نکرده است، - دقت کنید - من خواستم برای اینکه واضح بشود اینگونه بیان کنم. آن بیان اول خودش کافی بود که آقا حیثیت تقییدیه ندارد اصالت وجود اما حیثیت تعلیلیه می تواند داشته باشید در بحث اصیل، کافی است آنجا و لذا غیر از واجب تعالی است، این جواب را داده بودیم.

صدرا آن جواب و جواب بعدی هم که ضرورت ذاتی و ضرورت ازلی بود، این دو تا را یک جا کرده است، به همین دلیلی که عرض کردم چون آن اذا حصل را که می خواهد معنا کند اذا حصل بذاته می شود ضرورت ازلیه، اذا حصل بفاعل می شود ضرورت ذاتیه، خوب بگذرم.

خواستم این متن را به سرعت بخوانم که دیگر چیزی نماند، یعنی می خواهم بگویم ایشان گفت، و توجه هم بکنید الفرق واضح بین الوجودین عند المنطقیین، می گوید یعنی اینها را خود آقایان منطقیین گفتند، که منظور همان متنی است که از اشارات برای شما خواندم.

۲- اسفار: جلد ۶، ص ۳۲۸

اما در اسفار جلد ۶ ص ۳۲۸، ذیل یک بحث و یک اشکالی که شده است [این را مطرح کرده است]، [به این صورت که] که اگر واجب تعالی واجب است، واجب تعالی اگر ضرورت ازلیه دارد، صدور عالم

بخواهد انجام نشود، لا صدور عالم ممتنع بالذات می شود، وقتی ممتنع بالذات است پس عالم می شود چه؟ واجب بالذات، یعنی یک همچین اشکالی کرد که عالم هم می شود واجب بالذات. آنجا جواب داده است:

«فقال لك حسب ما حققناه في مسألة الوجود من أن كلا من الآليات البسيطة والوجودات المعولة التابعة وجود التام الإلهي والآنية الأشدية الواجبية وإن نت ضرورة الوجود لأن وجودها عين هوها لمن ضرورة تابعة ضرورة الأزلية الإلهية لأن ضروريا مادام جعل والإفاضة لا في أسهام قطع النظر عن ارتباطها بالوجود التام الإلهي وقد ثبت الفرق في علم الميزان بين الضرورة الدائمة الأزلية والضرورة الذاتية التي لا تدوم إلا مادامت الذات موجودة.»

«فقال لك حسب ما حققناه في مسأله الوجود من أن كل من الآليات البسيطة» تمام وجودات بسیطه، وجودات بسیطه که ایشان می گوید یعنی چه؟ همه وجودات بسیط هستند، نه فقط وجوداتی که بسیط هستند و مرکب نیستند. قبلاً توضیح دادیم که وجود فی حد نفسه بسیط است. «من أن كل من الآليات البسيطة» وجودات بسیط «و الوجودات المعولة التابعة للوجود التام الإلهي» و وجودات معجوله، [جعل] یعنی همین امکان، وجودات امکانی هستند، التابعه للوجود التام الإلهي. «و الآنية الأشدية الواجبية» این تعبیر هایی که می آورد می خواهد بگوید واجب تعالی تام است و اینیت شدید است، اینها اینیت ضعیف هستند و ناقص، که این را تفصیلاً در مشاعر گفته است. انشاء الله می خوانم ولی الآن اینجا خیلی خلاصه، وجودات معجوله در عین اینکه وجود هستند، تابع وجود حق هستند که چگونه وجودی دارد؟ وجود تام است و وجود شدید، اینها وجود ناقص هستند.

خب این وجودات «و این كانت ضرورية الوجود» اگر چه ضرورت وجود دارند، چرا؟ «لأن وجودها عين هويتها» این وجود عین ذات خود است، همانی بود که می گفتیم الوجود موجود بنفس ذاته، موجود و وجود عین هم هستند که ایشان تعبیر می کرد چه چیزی شدید تر از این است که هر چیزی خودش است، لکن ضرورت آن از خود بلند نمی شود، ضرورت آن تابع ضرورت ازلیه است، یعنی چه؟ یعنی تا واجب تعالی نباشد او نیست، مادام الجعل است، درست است که می گوییم ضروری الوجود است اما ضروری وجود چه جوری؟ «لكن ضرورتها تابعة للضرورة الأزلية الإلهية» تا آن نباشد این نیست، یعنی ضرورت ازلیه، گفتیم ضرورت مطلقه است، مشروطه نیست اما این مشروط است، مشروط به چه است؟ آن با بودن آن ضرورت ازلیه، چرا؟ «لأن ضرورتها» خب ضرورتی که ما در وجود داریم چه است؟ «مادام الجعل و الإفاضة لا في أنفسها مع قطع النظر عن ارتباطها بالوجود التام الإلهي» بدون ارتباط به جاعل اصلاً نمی شود این حرف را زد، با ارتباطی که با جاعل دارد ما داریم این را می گوییم، تعبیر می کند «لأن ضرورتها مادام الجعل»، این تعبیر خیلی عالی است، «مادام الجعل و الإفاضة، لا في أنفسها، مع قطع النظر عن ارتباطها»، یعنی می خواهد بگوید ما در ضرورت ازلیه می گوییم با قطع نظر از هر چیز، برای خود، وجود دارد، اما این را چه می گوییم؟ با قطع نظر از هر چیز نه، با ارتباط به جاعل خود، با آن جعل و افاضة آن، لذا این می شود مشروطه و آن می شود مطلقه، «لأن ضرورتها مادام الجعل و الإفاضة لا في أنفسها مع قطع النظر عن ارتباطها بالوجود التام الإلهي و

قد ثبت الفرق فی علم المیزان « همین صفحه ای که آدرس دادم ص ۱۴۵ از ج ۱ اشارات، « قد ثبت الفرق فی علم المیزان بین الضرورة الدائمة الأزلیة و الضرورة الذاتية التي لا تدوم إلا ما دامت الذات موجودة. » مادامی که ذات موجود است، اما الآن اینجا می گوییم چه؟ موجود بالجعل، موجود بالجعل، با آن توضیح که گفتیم. خب این هم یک متن.

۳- تفسیر: ج ۱، ص ۵۵

متن بعدی که باز هم خیلی زیبا است در تفسیر جلد ۱ ص ۵۵،

«الثانی: إن الوجود لو ن موجودا بذاته لـ ان واجب الوجود بذاته إذ لا معنى واجب بالذات

إلا ما یـ ون وجوده ضروريا لذاته وأی ضرورة أشد من كون الشيء عين سه؟

والجواب: إن الوجود الإمكاني سب هو به متقوم بغيره واجب به وإذا قطع النظر عن موج

یـ ون باطلا ـ او معنى كونه ضروري الوجود انه بعد ما صدر ذاته عن العلة لا يتقرر إلى وجود زائد

عليه في كونه موجودا ـ للاف المهية فإياها في حد ذاتها غير موجودة ولو في وقت صدورها عن الفاعل، و

معنى الإمكان في الوجودات إياها بأسها متعلقة الذوات بغيرها وليست المهيئات متعلقة الذوات بغيرها

فإمكانها عبارة عن ـ اوي ـبتها إلى الوجود والعدم وبأجملة هذه الشبهة إنما أت من الملت بين معنى

الضرورة الأزلية والضرورة الذاتية.»

باطل محض بودن
وجودات امکانی در
فرض عدم لحاظ
جاعل

«و الثانی: إن الوجود لو كان موجودا بذاته» ای که اتفاقاً سوال را به صورت مفصل گفته است. - «و

الجواب: إن الوجود الإمكاني بحسب هویتة « حالا ببینید به وجود امکانی که می رسد چه جوری توضیح

می دهد، می گوید وجود امکانی به حسب هویت، جواب که می خواهد بدهد به این اشکال، که « و ائی

ضرورة أشد من كون الشيء عين نفسه؟ » توضیح می دهد، که وجود امکانی خارج به حسب هویتش،

« متقوم بغيره، واجب به « هویت تعلقی دارد، « به و إذا قطع النظر عن موجدہ يكون باطلا محضا » این

با جاعل خود هست، همیشه هست، حتی مثل عقل اول، همیشه با جاعل خود هست، گویا مثل اینکه

یک لو در وجود او خوابیده است، یک شرط در وجود آن خوابیده است، اصلاً بدون شرط نیست، « و

معنى كونه ضروري الوجود » چه است؟ « أنه بعد ما صدر ذاته عن العلة » حالا، « بعد ما صدر » یعنی

چه؟ یعنی همان جهت ایجاد و جعل، « بعد ما صدر لا يفتقر الى وجود زائد عليه فى كونه موجودا »

اینجا الآن می بینید آن دو بحث را با هم گره زد، یعنی چه؟ آن بحث قبلی که ما می گفتیم به

صورت یک بیان اول که حیثیت تقييدیه نمی خواهد، الآن آمده است چه کار کرده است؟ با این بحث

دوم که چه است؟ ضرورت ذاتیه و ازلیه، با این دو تا بحث را به هم گره زده است،

« و معنى كونه ضروري الوجود أنه بعد ما صدر ذاته عن العلة » حالا، « بعد ما صدر » بعد از صدور

احتیاج ندارد که یک چیز دیگر بیاید، به خلاف ماهیت، ماهیت چه جوری است؟ « بخلاف المهية فإنها

نیاز ماهیت به وجود
زائد بر ذات حتی بعد
از صدور

فی حد ذاتها غیر موجوده و لوفی وقت صدورها عن الفاعل « همان موقعی هم که از صادره شده است از فاعل بوسیله وجود ماهیت، این ماهیت آمده است باز هم باید بگوییم ماهیت فی حد ذاته موجودیت را ندارد و نفس ذات او نیست.

معنای امکان در وجودات و ماهیات

بعد می گوید ما توضیح دادیم معنای امکان در ماهیت متساوی النسبه هست نسبت به وجود و عدم، ما معنای امکان را در وجود، متساوی النسبه نمی گیریم، بلکه هویت تعلق می گیریم، «و معنی الإمكان في الوجودات أنها بأنفسها متعلقة الذوات بغيرها» هویتاً تعلقی دارند، «و ليست المهيات متعلقة الذوات بغيرها» اصلاً ماهیات متعلق به غیر نیست، فإمكان ماهیت چه است؟ «عباره عن تساوی نسبتها إلى الوجود و العدم و بالجملة هذه الشبهه إنما نشأت من الخلط بين معنى الضرورة الأزليّة و الضرورة الذاتيّة» خلطی که شده است، ضرورت ذاتیه را که تا اینجا توضیح دادیم و باز هم انشاء الله توضیح خواهیم داد.

۴- تفسیر، جلد ۴ ص ۳۵۴

اینجا مطلبی را می گوید که خیلی قلم واضح تر و شفاف تر شده است به دلیل اینکه احتیاج دارد به این بحث.

در مورد اشراقیون هست که اشراقیون نور را که گفتند در مورد نور و ایجاد نور و نور الانوار مثلاً نوری را ایجاد می کند، اینها را توضیح داد و بعد گفت متأسفانه این آقایان اشراقیون یعنی شیخ و پیروان ایشان، متأسفانه عالم ماده را ظلمت گرفتند، اینجوری نیست و اشکال کرد، بعد رسید به این الله نور السماوات که می خواهد آن را توضیح بدهد، این تفسیر آیه نور هست، بعد از اینکه این را گفت، می گوید الله نور السماوات و الارض، الله نور السماوات، سماوات خودش شد نور، ایشان می خواهد بگوید خود سماوات هم نور است، ارض هم نور است، طبق آن بحثی که گفتیم، چون نور مساوی با وجود است، الله نور السماوات می شود چه؟ نور الانوار، نور السماوات، سماوات یعنی وجود، سماوات یعنی نور، نور السماوات هم یعنی نور النور، این توضیحات را داد، بعد رسید تا این اشکال، یک اشکالی کرد و جواب داد.

« قاع الإشراقین تـون الأرار اوهریة و العرضية بعولة با عل البسيط الإبداعي، فاعل لا یعل النور، را عندهم ولا یفید التورية لما لیس سب جوهره وذاته ر، بل یدس الأزار وینشئها، فقولنا زید موجود عندم بمنزلة قولنا: زید زید، فی أن القضية ضرورية، إلا أن الفرق ینه و بین قولنا: الواجب موجود، أن هذه ضرورة أزلیة، وهي ضرورة ذاتية- و بین الضرورتین قد تبین الفرق فی علم المیزان- و الإمكان فی الوجودات معناه سلب الضرورة الأزلیة لاسلب الضرورة الذلیة- فلا ینافی هذه الضرورة، الافتقار إلى العلة باعلة.»

« علی قاعده الإشراقیین تكون الأنوار الجوهریة و العرضیة معجولة بالجعل البسیط الإبداعي » این تعبیر را می کند که طبق بیان آقایان اشراقیون، وقتی خدا نور را جعل می کند، مثلاً نور الانوار می آید نور عقل اول را، نور بهمن را، نور اقرب را خلق می کند، اینجوری نیست که اول یک مثلاً عقل اول بیاورد و بعد یک نوری به آن بدهد، یعنی به تعبیری یک جعل برای خود شیء و یک جعل هم برای نور، نه، نفس ایجاد نور، نفس حقیقت آن شیء است. « فالجاعل لا یجعل «النور» نورا- عندهم- » خداوند سبحان نور را نور قرار نمی دهد، نزد آقایان اشراقین، «و لا یفید النوریة لما لیس بحسب جوهره و ذاته نور» نه یعنی یک چیزی است که به حسب ذات خود نور ندارد، خدا اول او را می آورد بعد این ذات را یک نور می دهد، اینجوری نه، « بل یفید نفس الأنوار و ینشئها » این اشاره است به آن چه؟ آن هویت ایجاد می شود، نفس حقیقت آن می شود نفس افاضه، آن را می خواهد توضیح بدهد.

« فقولنا زید موجود » نزد این آقایان، حالا عندهم که می گوید، با آن تسامحی که کرده است، « بمنزلة قولنا: زید زید » یعنی وقتی زید موجود است، یعنی نفس وجود که داده شده است همان موقع داریم زیدیت را می آوریم، نه یعنی یک چیز جداگانه باشد، « بمنزلة قولنا زید زید »، در چه جهت به منزله است؟ « فی أن القضیة ضروریة » یعنی نفس وجود دادی، این وجود حتمیت دارد، « إلا أن الفرق بینة و بین قولنا » خب شما که می گوید این ضرورت دارد، یعنی ضرورت ازلی می شود؟ پس زید موجود یعنی زید زید، یعنی همان موجود موجود، وجود وجود، اینگونه. « إلا أن الفرق بینة و بین قولنا: «الواجب موجود» آن هذه ضرورة أزلیة، و هی ضرورة ذاتیة- و بین الضرورتین قد تبین الفرق فی علم المیزان » بعد حالا می آید می گوید خب وجود امکانی چه جوری با ضرورت جور در می آید؟ می گوید امکان وجودی جوری است که با ضرورت می سازد، « و الامکان فی الوجودات » امکان در وجودات « معناه سلب الضرورة الازلیة » یعنی اگر می گوئیم وجودات امکانی، ممکن است یعنی هویت استقلالی ندارد، تا استقلال ندارد می شود چه؟ سلب ضرورت ازلیه می شود، استقلال برای ضرورت ازلیه است.

« لا سلب الضرورة الذاتیه » سلب ضرورت ذاتیه نمی کنیم، این موقعی که موجود است موجود است، باز جعل دیگر نمی خواهد، نه اینکه خدا اول این وجود را می آورد و بعد باز یک موجودیتی هم به آن می دهد، نه، نفس این وجود خود آن موجود است، خودش موجود است این می شود چه؟ ضرورت ذاتیه، یا همان توضیحی هست که ما تعبیر کردیم به نفس ذاته موجود است، بنفس ذاته همانی بود که ما می گفتیم حیثیت تقییدیه می خواهد، « فلا ینافی هذه الضرورة الافتقار الی العلة الجاعلة » این نوع ضرورت با افتقار به جاعل هم سازگار است، پس امکان در اینجا یک معنای خاصی دارد، البته اینها را باید بعداً در بحث و جواب امکان توضیح داد و جایش اینجا نیست.

۵- تفسیر: جلد ۴، ص ۶۵

باز یک متن دیگری دارد در ص ۶۵ جلد ۴ تفسیر که آنجا هم فی الجمله یک اشاره ای کرده است به این بحث. در مورد وجودات که انواع وجودات داریم و وجودی که خیلی قوی است مثل وجود واجب تعالی، صرف وجود هست. و موجود هست به جمیع اعتبارات. این را باید بعد ها روی این کار کرد، اما حالا بحث واجب را ندارد.

«لونه موجودا جمیع الاعتبارات، واجبا جمیع التقادیر، وجوبا ازلیا ابدیا، وضرورة ذاتیة ازلیة. بخلاف سائر الضرورات الذاتیة أو الوصفیة لتقیدها بما دام الذات أو ما دام الوصف. وبعمل الوجودات العارضة لمهیات. سائوت مراتبها. فإن صدق الموجودیة لها ضرورة مقبیه بما دام الوجود بإدامة اعل التام ایها»

«لگونه موجودا بجمیع الاعتبارات» حتی در فرض عدم خود باز باید موجود باشد، واجبا علی جمیع التقادیر، وجوبا ازلیا ابدیا، برای خود توضیح دارد در جای خود. برخی از آقایان را من دیده ام برخی از بزرگواران در مورد واجب می گفتند علی جمیع التقادیر حتی تقدیر عدم آن باز واجب است که واجب باشد، حالا در جای خود. «واجبا علی جمیع التقادیر، وجوبا ازلیا ابدیا، و ضرورة ذاتیة ازلیة- بخلاف سائر الضرورات الذاتیة أو الوصفیة لتقیدها بما دام الذات أو ما دام الوصف» یعنی واجب تعالی برای وجود داشتن و موجود بودن خود، هیچ قیدی حتی مادام الذات نمی خواهد، آن مادام الوجود موجودا «و بعده» بعد از این واجب، کدام وجود قرار می گیرد؟ «الوجودات العارضة للمهیات- علی تفاوت مراتبها- فإن صدق الموجودیة لها ضرورة مقبیه بما دام الوجود» اما مادام الوجود را ببینید چه توضیح می دهد «مادام الوجود بادامة الجاعل التام ایها» اینکه جعل، پی در پی استمرار پیدا کند.

۶- مشاعر ص ۲۰

اینجا هم که همین سوال مطرح شد، جوابی که ایشان که می دهد، همان است، لکن کمی بسط داده شده.

می گوید خب شما که می گوید وجوب ازلی، وجوب ازلی می دانید در وجودی که تام باشد، قرار می گیرد. وجودی که تقدم داشته باشد و وجودی که غنا داشته باشد، اینهایی که به عنوان وجود اصیل گفتیم، لزوماً باید تام باشند؟ غنی باشند؟ باید تقدم داشته باشند؟ لزوماً این نیست.

به تعبیر دیگر یک کاری که ایشان اینجا کرده است این است که گفت آن واجب بالذاتی که گفته شده است، برای خود احکامی دارد، خواصی دارد، واجب بالذات تام است، غنی هست، و متقدم، چنین چیزی در مورد هر چیزی صادق نیست. آنها را اگر می گوییم [ضرورت دارد]، ضرورت ذاتیه دارد نه ضرورت ازلیه، ضرورت ازلیه باید با این احکام همراه باشد.

یک کمی مفصل تر بیان کرد. در آن توضیحی که در اسفار داشتیم فقط گفت: یقتضی ذاته، خود آن اقتضای خود را داشته باشد. الآن دارد آن بیان را مفصل تر می کند.

«جواب: هذا مندفع بثلاثة أمور: التقدّم والتأخّر، والنقص، والغنى والحاجة. وهذا المورد لم يرق بين الضرورة الذاتية والضرورة الأزلية. فواجب الوجوديون مقدّمون على الكل غير معلول لشيء، وتاماً لا أشد منه في قوة الوجود، ولا صان فيه برجه من الوجود، وغنياً لا تعلق له شيء من الموجودات، إذ وجوده واجب بالضرورة الأزلية من غير سبب بما دام الذات، ولا اشتراطه بما دام الوصف. والوجودات الإمكانية مفترقات الذوات متعلقات الهويات، إذا قطع النظر عن جعلها، فهي بذلك الاعتبار باطلّة مسيلة، إذ الفعل يقوم بالفاعل، كما أن ماهية النوع المركب يقوم بصله. فمعنى كون الوجود واجباً أن ذاته بذاته موجود من غير حاجة إلى جاعل بعله، ولا قابل ببله. ومعنى كون الوجود موجوداً، أنه إذا حصل إما بذاته أو بفاعل، لم يتقر في كونه مققاً إلى وجود آخر بل له خلاف الوجود لافتقاره في كونه موجوداً إلى اعتبار الوجود وانضمامه.»

خصوصیات واجب
بالذات نتیجه
ضرورت ازلیه

«جواب هذا مندفع بثلاثة أمور التقدّم والتأخّر، والتمام والنقص، والغنى والحاجة» این ۳ تا، و هذا المورد « این اشکال کننده، «لم يفرق بين الضرورة الذاتية والضرورة الأزلية» فرقی نگذاشت، «فواجب الوجود يكون مقدّم على الكل غير معلول لشيء و تاماً لا أشد منه في قوة الوجود، ولا نقصان فيه بوجه من الوجود، و غنياً لا تعلق له بشيء من الموجودات» واجب الوجود هم باید مقدم بر همه باشد، چون خاصیتش این است که بتواند ابتدا و آغاز باشد و هم باید تام باشد. «إن وجوده واجب بالضرورة الأزلية» خب ضرورت ازلیه چه است؟ «من غير تقييده بما دام الذات ولا اشتراطه بما دام الوصف» هیچ کدام اینها را نداشته باشد.

مشروطیت ضرورت
وجودات امکانی به
دلیل هوبت فقری و
تقوم فعل به فاعل

خب وجودات امکانیه چه جوریه هستن؟ می گوید وجودات امکانی مفترقات الذوات هستن، وقتی این شد عین فقر است، عین فقر که دیگر نمی شود آن واجب ازلی، «و الوجودات الإمكانية مفترقات الذوات متعلقات الهويات، إذا قطع النظر عن جعلها فهي بذالك الاعتبار باطلّة مستحيله» اگر بخواهد بدون جاعل در نظر بگیریم، به این اعتبار اصلاً باطل و مستحيل است. به تعبیری مشروط است، همان لبی که بوعلی گفته است، ضرورت ازلیه ضرورتی است که مطلقه باشد، بقیه مشروطه هستن، اگر مشروط شد، این موجودیت و احکامش، مثل حی و هر چه که داری برای واجب می آوری، مشروط می شود و نشان می دهد آن واجب ازلی نیست، ضرورت ازلی نیست، «و الوجودات الإمكانية مفترقات الذوات متعلقات الهويات، إذا قطع النظر عن جعلها فهي بذالك الاعتبار باطلّة مستحيله» چرا؟ تعلیل را ببینید «اذ الفعل يتقوم بالفاعل» فعل به فاعل خود است، متقوم است، فاعل را بردارید فعل برداشته می شود. برای این مطلب مثال هم می زند، می گوید «كما أن ماهية النوع المركب» ماهیت نوع مرکب «يتقوم بفصله» یعنی فصل هم باید داشته باشد.

«فمعنى كون الوجود واجباً أن ذاته بذاته موجود من غير حاجة الى جاعل يجعله ولا قابل يقبله و معنى كون الوجود موجوداً أنه اذا حصل» حالا حصول چه جوریه است؟ «ما بذاته» در واجب، «او بفاعل» یعنی بالجعل، «لم يفتقر في كونه متحقق الى وجود آخر يحصل له، بخلاف غير الوجود» یعنی ماهیت، «لافتقاره في كونه موجوداً الى اعتبار الوجود و انضمامه»

❖ نتایجی از بحث ضرورت ذاتیه و ازلیه در وجود

پس با این توضیح تقریباً من آنچه که می خواستم از صدرا بگویم را خواندیم، که الحمد لله یک چیزی خوش سر در آورد، و آن بحث ضرورت ذاتیه به لحاظ وجود است.

بعضی از احکام هست در بحث های منطق داریم، در مباحث ماهوی شکل گرفته است، باید در بحث های وجود فکری به حال آن بکنیم، صدرا این کارها را زیاد انجام داده است، و در هر جایی که نیاز داشته است به آن پرداخته است، مثلاً در تعریف چه جوری باید عمل کنیم؟ می گوید در تعریف وجود مثلاً باید از راه فاعل و غایت وارد بشوی، از راه معمولاً نمی توانی وارد بشوی، توضیح می دهد یکی یکی آنها را - حالا قصد ورود ندارم - می خواهم بگویم، بعضی از جاها نکته های خوشی می گوید از آنها استفاده می کنیم.

یک نکته دیگر هم همین جا می شود نتیجه گرفت. اینکه ضرورت مطلقه وجود را ما می توانیم تثبیت کنیم؟ ضرورت مطلقه، برای وجود، همان جور که گفتیم الوجود بسیط، الوجود بالفعل، الوجود واحد، اینهایی که گفتیم، الوجود ضروری هم می شود گفت؟ بله، چرا؟ تا وجود گفتی، وجود فی حد ذاته موجودیت نفس ذات او است، پس ضرورت دارد، حالا چه نوع ضرورت؟ ولو ضرورت ذاتیه باشد، ولو ضرورت ازلیه باشد، ولو ضرورت بالغیر باشد، تعابیری که داریم، - دقت می کنید؟ - انواع ضرورت.

نکته آن چه است؟ وجود از آن جهت که وجود است، واجب است، به چه دلیل؟ به دلیل آنکه بنابر اصالت وجود، موجودیت نفس ذات او است، و هر شیئی برای خود ضرورت و حتمیت دارد. - دقت کنید -

این طرحی است که داده است. البته اینکه طرح دیگری راه هم می شود داد، من انکار نمی کنم، یعنی بیان دیگری می شود داشت و گفت: وجود از آن جهت که وجود است ضروری است، اما این طرح هم کافی است. - واضح باشد - چون هر جا وجود اصیل پیدا کردید، این احکام را می شود برای آن بار کرد.

سؤال: آیا ضرورت ذاتیه، هر چیزی خودش خودش است شد؟

جواب: البته با این شرط محمول موجود باشد، با این شرط، و الا نه، هر چیزی خودش خودش است منظور ما نیست، تأکید کردم از اول، بحث ما سر آن جایی است که موجود به عنوان محمول باشد، و موضوع آن هم باشد مثلاً الوجود الاصلی، تأکید کردم.

البته عرض کردم این یک تقریر است، بر اساس این اشکال تقریرات دیگری هم می شود کرد، وجود اصیل را تا بردید در خارج، اصلاً این صحبت این طرفی نکنیم که بگویید آقا موجودیتی دارد که موجودیت نفس ذات است، این تعبیر را اینجوری کردیم از این راه رفتیم، ولی راه های دیگری را هم می شود طی کرد، اثبات کرد چه؟ ضرورت دارد، حتمیت دارد، وجود وحدت دارد، وجود ضرورت هم دارد، اما ضرورت مطلقه.

فقط یک وقتی باید یک جایی ما بایستیم توضیح بدهیم نسبت آن مطلقه ها، با تک تک مصادیق این ضرورت، با تک تک مصادیق وحدت، تک تک مصادیق فعلیت، باید یک بار درست بشود.

ضرورت تدقیق در برخی احکام منطقی به لحاظ بحث های وجودی

تثبیت ضرورت مطلقه برای وجود

لزوم تبیین نسبت ضرورت مطلقه وجود با تک تک مصادیق ضرورت

وقتی بساطت را توضیح دادیم یادم هست، اول بساطت مطلقه [را گفتیم] و بعد گفتیم بساطت در حق، بعد رسیدیم بساطت در عقول و مفارقات، آن بساطتی که در نفس بود و امثال این، انواع اینها را گفتیم تا رسیدیم به بساطتی که خیلی ضعیف شد آن مواردی که گفتیم خیلی منتشر است، مثل اتصال در خط و امثال اینها، همه اینها را مفصل ایستادیم و توضیح دادیم. یعنی انواع بساطت داریم، و همان بساطت مطلقه، در هر موطنی به شکلی در می آید، این مطلب اگر برود در بحث های تشکیک یک معنای جدی تری را جواب می دهد، الآن زبان ما بسته است. همین که الآن گفتیم تا اینجا، می رود در بحث تشکیک، تبدیل می شود به اینکه این بساطت در مرحله اول واجبی اینجوری است، در مرحله دوم آنجوری است، در مرحله سوم اینجوری است، همان حقیقت واحده ای که در نظر گرفتیم که بتواند کسی آن را تصویر را درست کند، از دل آن یک نوع بساطت ویژه ای در می آید و توضیحاتی دارد برای خود یک نوع بساطتی دارد، ولی این مقداری که گفتیم را می توانیم با همین ادله و مبانی که گفتیم تثبیت کنیم.

به توفیق الهی این بحث تمام شد.

و السلام علیکم و رحمۃ الله.

گروه انتشار - مؤسسه فنوت